



علی دهباشی

پژوهشگر و سردبیر
مجله بخارا

محمدعلی بهمنی، یکی از قربانیان تفکر رادیکالیسم در شعر معاصر بود؛ اینکه او را به‌عنوان شاعر هنرمندان بورژوازی یا منحط قلمداد می‌کردند. این تعابیر طی دهه‌ها از سوی کسانی در مورد بهمنی بیان می‌شد که کبابه کش شعر متعهد بودند. آن‌ها هرگز بر نمی‌تابیدند که ترانه‌سرایی و غزل‌سرایی بخش مهمی از روحیه شعری مردم ایران است. غزل‌های محمدعلی بهمنی توسط خوانندگان خوانده می‌شد که مورد طبع کسانی که به‌نمید و این قبیل مفاهیم معتقد بودند قرار نمی‌گرفت. سروده‌های خواننده‌شده بهمنی توسط خوانندگان، در بین مردم رزمه می‌شد و یکی از مردمی‌ترین غزل‌سرایان معاصر ما به‌شمار می‌آمد. در آنتولوژی‌هایی که از شعر معاصر تهیه می‌شد،

از قربانیان تفکر رادیکالیسم در شعر معاصر

همواره بهمنی و چند نفر شبیه او، حذف می‌شدند؛ به این بهانه که این شاعران به شعر اجتماعی اهمیت نمی‌دهند. صورتی که سروده‌های بهمنی، حسین منزوی و تنی چند دیگر از زمینه‌های اجتماعی خاصی برخوردار بودند. محدود ۱۰ سال پیش، شبی به افتخار محمدعلی بهمنی برپا کردیم. شبی که در آن شاعران جوان‌تر در مورد او سخن گفتند و بهمنی از سروده‌های تازه‌اش خواند.

محمدعلی بهمنی، در یک کلام، آن‌گونه که باید شناخته‌نشده. در واقع هر چند به‌عنوان مثال حسین منزوی از این شناسن برخوردار شد که شناخته‌شده اما بهمنی در دورانی به کار مشغول شد و ادامه داد که ترانه‌سرایی بخشی از سیستم رادیو بود و او میان هنرمندان سیاسی نبود. این وضعیتی بود که در مورد محمدعلی بهمنی حاکم بود. او به‌خصوص در یکی، دو سال آخر به‌واسطه تحرکاتی که بعدها مشخص شد اساساً در جریان آن نبوده است، بیش از پیش مورد آزار قرار گرفت. با همه این‌ها، سروده‌های محمدعلی بهمنی در غزل معاصر و ترانه‌سرایی حتماً جایگاه او را حفظ خواهد کرد.

خبرت خراب‌تر کرد جراحت جدایی



افشین اقا

شاعر و نویسنده

تماس‌ها و پیام‌ها، واقعیت مثل پنجه‌ای تیز و بی‌رحم، دلم را چنگ زد و حال‌م را بهم ریخت. خبرت خراب‌تر کرد جراحت جدایی... مذبوحانه تلاش می‌کنم به همین خوابیدن‌های تلخ و پیر از دلپره پناه ببرم، نمی‌شود. می‌خواهم بلند شوم، کاری کنم، چیزی بنویسم، باز هم نمی‌شود. تصور جای خالی آن چلچراغ در صحن و سرای غزل، دلم را آشوب می‌کند. اگر از این بیماری جان به‌در برم، در سوگ آن یار دیرین و در وصف آن غزل‌های شیرین، حرف‌هایی خواهم زد. فعلاً همین سطرهای مغشوش که به سختی نوشتم، مثل لشکر مار و عقرب از جلوی چشم‌هایم رد می‌شود و جانم را به آتش می‌کشد... به همه‌ی عزیزان و دوستان‌تان تسلیت می‌گویم. به شعر، غزل و ادب پارسی نیز. از همگان می‌خواهم قدر کلمه را، قدر سخن را و قدر شاعران را بیشتر بدانند. شاعر رفتنی است، شاعر طاقتش کم است، شاعر مثل شاپرک است. سرنوشت‌خشونت و ناسیاسی، کرده‌های لطیف بال این پروانه را فرو می‌ریزد. همین کافی است تا جان او ستانده شود. با شاعران مهربان باشید...

می‌کند اما به هر روی کارنامه او در غزل معاصر، گواهی است بر تلطیف و تعالی همین لجبازی و تلاش برای پیوند غزل با شعر نو؛ کم‌اینکه بهمنی بعدتر نیز در مجموعه شعر «گاهی دلم برای خودم تنگ می‌شود» که در سال ۱۳۶۹ منتشر شد و می‌توان آن را از مهمترین آثار موثر در احیای غزل نو در جامعه ایران پس از جنگ دانست، چنین سرود: «جسمم غزل است اما روحم همه «نیما»یی است / در آینه تللیق، این چهره تماشاچی است.» این شعر نشانه‌ای است از همان ایده‌ای که بهمنی همواره بر آن پای می‌فشرد: «غزل بعد از نیما نمی‌توانسته از او تأثیر نگرفته باشد و کسی که امروز در حیطه غزل کار می‌کند، ظرف غزلش را از رودخانه نیما پر کرده و تشنگی را از این رود برطرف می‌کند.» این امری است که دیگران نیز درباره او گفته‌اند. برای نمونه نونوچهر آتشی که معتقد بود: «محمدعلی بهمنی در غزل، در ردیف معدود شاعرانی است که از همان اول کار «غزل دیگر» گفتند. بهمنی شاعری است که تعمد دارد غزل را نیمایی و نیمایی را متغزل کند. از همین جا بهمنی صاحب سبک، شیوه و شگرد می‌شود.»

**یک صبح تیر می‌شوم
شعری از زنده‌یاد
محمدعلی بهمنی
در مراسم تجلیل
از یک عمر
شاعری‌اش در جایزه
شعرخبرنگاران:
باور کنید
حال و هوایم
مساعت است
این شایعات شیوه‌ی
برخی جراید است
یک صبح تیر می‌شوم:
این شخص...
بگذریم!
یک عصر:
خواننده‌اید...
و تکرار زائد است
من زنده‌ام هنوز و
غزل فکر می‌کنم
باور نمی‌کنید، همین
شعر، شاهد است...**

به همین دلیل هم او در سال‌های اخیر بهترین نام برای اشاره به غزل نوی دهه‌های اخیر را نیز «غزل نیمایی» یعنی غزل پس از نیما» نامید و وجه ممیزه چنان‌غزلی را این دانست که «حرف اضافه در آن به‌خاطر پر شدن وزن نباشد». از نظر بهمنی، وزن یکی از عیوب غزل است و در غزل محکومیم که برای پر شدن وزن، حرف‌های اضافه بزنیم. حال آن‌که «در هنر ناپ، ما واژه با حرف اضافه نداریم؛ چون ذاتش همین است، بنابراین شعر بعد از نیما و حرکت بعد از آن برای ما روشن کرد که می‌شود آن اوزان هم نباشد. به همین علت به شعر سپید هم رسیدیم. غزل نو بخشی از دستاوردهای شعر سپید است چون قدمت نام آن برای ما بیشتر بوده است، ما هنوز هم می‌گوییم غزل نو یا غزل پس از نیما.»

دفاع از غزل پست‌مدرن

در کنار این تلاش‌های بهمنی برای تلفیق شعر نیمایی با قالب غزل، یکی دیگر از بزنگاه‌های مهم شعری بهمنی را می‌توان در بحث‌هایی که او درباره «غزل پست‌مدرن» داشت و بسیاری آن را تعبیر به دفاع او از این سنخ نوین غزل کرده‌اند، دانست. غزل پست‌مدرن که برخی آن را متأثر از اشعار رضا

براهنی می‌دانند، در ایران از اواسط دهه ۱۳۷۰ رشد کرد و به‌خصوص در دهه ۱۳۸۰، خود را تثبیت کرد و بسیاری از شاعران جوان آثار خود را ذیل آن نام‌گذاری کردند. در این دهه‌ها البته عنوان، مضمون، زبان و ادبیات «غزل پست‌مدرن» مورد ارزیابی‌های متفاوتی قرار گرفته است. برخی چنین عنوانی را بی‌ربط می‌دانند، یا مضمون آن را ناپه‌نچار و زودرس تشخیص می‌دهند، یا از انحراف زبان آن از قواعد شعر کلاسیک انتقاد می‌کنند. در برابر همه این نقدها، جملاتی از محمدعلی بهمنی چون «اگر حافظ هم امروز بود غزل پست‌مدرن می‌گفت» یا «اگر منکر فضا‌سازی‌های غزل پست‌مدرن شویم، منکر خود شده‌ایم»، چنان برهانی قاطع برای طرفداران غزل پست‌مدرن عمل کرده است. در کنار این البته می‌دانیم که بهمنی به لزوم توجه دقیق‌تر به ابعاد ماجرای غزل پست‌مدرن هم اعتقاد داشت. برای نمونه در سال ۱۳۸۵ در مصاحبه با ایسنا از این سخن گفت که: «ابتدا باید این موضوع را حل‌اجی کرد که آیا آموزه‌های پست‌مدرن ما را به تحول دیگری می‌رساند یا در شعر پیشینه‌دار مانده است؟ آیا در مولانا این حرکات نبود؟ اتفاقاً بسیاری از کارها شناسه‌هایی دارد که کاری که می‌خواهیم در شعر پست‌مدرن انجام دهیم، در آن‌ها هست. مثلاً در سبک هندی بسیاری از کارهایی که می‌خواهیم در پست‌مدرن انجام دهیم، وجود دارد.» جز این بهمنی معماری غزل پست‌مدرن را می‌ستود و می‌گفت: «فضاسازی‌های غزل پست‌مدرن در شعر پس از نیما وجود و سابقه ندارد و از ابداعات خاص این جریان است.»

چند دهه ترانه‌سرایی

در کنار همه این فعالیت‌های شعری، نام محمدعلی بهمنی با ترانه نیز پیوند خورده است. او از پیش از انقلاب، این بار نیز به دعوت فریدون مشیری که عضو شورای شعر و موسیقی رادیو بود، به ترانه‌سرایی روی آورد و حدود ۱۸۰ ترانه نوشت که برخی از آنها با صدای خوانندگان مشهور آن دوران چون ستار، هایده، مهستی، حمیرا، رامش و عماد رام پخش شدند. برخی از این آثار همچون «رود خونه‌ها»، همچنان آثاری پرطرفدار نزد نسل جدید هستند. در ماه‌های نخست انقلاب نیز بهمنی با همکاری صادق نوجوکی قطعه «کارگر» (سرود انقلابی) را با صدای فرامرز اصلانی تهیه کرد؛ اثری با ترانه‌ای در ستایش کار و کارگران؛ «دست تو زخمی، دست من پینه / تو داس خشمی،

من پتک کینه / بازو به بازو در وقت پیکار / با خشم و کینه با پرچم کار / باید دوباره کارگر شد / باید دوباره برزگر شد / باید درو کرد باید که کوئید / باید دوباره از ریشه روئید.»

پس از احیای دوباره موسیقی پاپ ایرانی در دهه ۱۳۷۰، آثار بهمنی را این‌بار خوانندگان جوانی چون ناصر عبداللهی، شادمهر عقیلی، امیر کریمی و هومن بختیاری خواندند. دسته‌ای از این ترانه‌ها مانند «دهاتی»، از قضا بسیار گُل کردند؛ آهنگی که البته بهمنی ریتم شاد آهنگش را بی‌ارتباط با فضای ترانه‌ای می‌دانست که خود نوشته بود و دل‌تنگی آدمی روستایی اما دچار غربت شهر را برای همان سادگی زندگی دهاتی حکایت می‌کرد. این البته تنها موردی نبود که بهمنی از اجرای اثرش رضایت نداشت. یکی از مشهورترین این نارضاایتی‌ها وقتی رخ داد که حبیب محبیان در آلبوم «کویر باور» که در سال ۱۳۷۸ در آمریکا ضبط و پخش شد، مصرعی از شعر «خرچنگ‌های مردابی»، آنجا که محمدعلی بهمنی نوشته «کمال دار برای من کمال پرست» را به‌اشتباه چنین خواند: «کمال دار را برای من کمال پرست.»

ریاست پر حاشیه شورای ترانه

بهمنی جز این ترانه‌سرایی‌ها، در مقام رئیس شورای شعر و ترانه دفتر موسیقی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نیز حضور داشت؛ امری که البته مورد نقد بسیاری از ترانه‌سرایان نیز قرار گرفت. نمونه‌ای از آن در جریان آلبوم «ابراهیم» با صدای محسن چاوشی بروز کرد که در جریان آن، بهمنی استفاده از الفاظی چون «آغوش» را که در لیست ممنوعه‌های ارشاد قرار دارد، دلیل توقیف کار دانست. فراتر از این موارد خاص، البته بهمنی از عملکرد خویش دفاع می‌کرد و آن را تلاشی برای جلوگیری از تولید و پخش ترانه‌های بی‌ارزش می‌دانست. منتقدان بهمنی اما می‌گفتند، او در عمل و در این شورا دست به سانسور ترانه می‌زند. در نهایت بهمنی در شهریورماه ۱۳۹۷ از دفتر موسیقی استعفا داد و در متنی گلابیه‌آمیز نوشت: «نه، امروز دیروز است، نه من آن شاعری که دیروز از فردایی می‌سرود که: امروز نیست.» او متنش را نیز چنین به پایان برد: «من با آگاهی اشتباهم از قبول (ریاست شورای ترانه) - نه به‌دلیل این که شش‌ماه است کارشناسان هم حقوقی دریافت نکرده‌اند - فقط به این دلیل که دیگر مزاحم ترانه‌های ضعیف نباشم، باشم خدا حافظی می‌کنم.»

غزل‌هایش در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی توسط کاربران - از مردم معمولی گرفته تا هنرمندان و اهل فرهنگ - منتشر شد و این نشان می‌دهد که چطور او و شعر‌هایش به حافظه و خاطره جمعی مردم پیوند خورده و او را به یک شاعر مردمی و محبوب تبدیل کرده است. او در عین حال جهان شعری و شخصی خودش را آفرید که منحصر‌بفرد بود. خودش گفته: «غزل من چیزی نیست جز برداشتی با ظرف غزل از رودخانه‌ی «نیما». این ظرف را در دست منوچهر نیستانی دیدم، وقتی که داشت از بل استوار «سایه» (هوشنگ ابتهاج) عبور می‌کرد و ادامه‌دهنده‌ی این راه، حسین منزوی است که طیف وسیعی را به دنبال خود می‌کشد. غزل بعد از نیما را نوعی لجبازی می‌دانم، اما این باور از ارادتم به غزل نکاسته است.» او غزل را در دوران معاصر، اعتباری دوباره داد و جان بخشید و همین کافی است برای جاودانگی‌اش. به‌قول خودش: «من زنده‌ام هنوز و غزل فکر می‌کنم.»

تا فارسی زنده است بهمنی زنده است



سعید بیابانکی

شاعر

محمدعلی بهمنی، سرودن شعر را حدوداً از ۹ سالگی، با همراهی فریدون مشیری آغاز کرد و به اعتقاد من، طی ۸۲ سالگی که از خداوند عمر گرفت، ۷۰ سال به‌طور جدی مشغول شاعری بود. این عدد، برای صرف یک عمر در مسیر شاعری، بسیار زیاد است. چراکه عموم شعرا معمولاً از دهه ۲۰ زندگی آغاز به‌کار می‌کنند و او از این حیث جلوتر از بسیاری شعرای دیگر بود. ضمن این‌که او در طول این زمان، با بی‌بردن به این‌که در قالب غزل موفق است، در همین مسیر پیش رفت و وقت خود را صرف از این شاخه به آن شاخه پریدن نکرد. سرایش ترانه و آشنایی با اهالی موسیقی، بعدها سرودن غزل توسط بهمنی افزوده شد و به عقیده من، در هر دو کاری که انجام داد بسیار موفق بود.

غزل محمدعلی بهمنی، حاصل گونه‌ای از تلفیق اندیشه‌های نیما به‌انضمام سنت فارسی / وزن، قافیه، ردیف، آریه‌های ادبی و... است. با این تفاوت که بن‌مایه آثار بهمنی، نیمایی است. در واقع نمی‌توان هم‌زمان، غزل بهمنی را «غزل» نامید و غزل به‌عنوان مثال شاعران دوره بازگشت چون صفای اصفهانی و مشتاق اصفهانی را نیز «غزل» خواند. اگر غزل این است، پس آن چیست؟ بر «غزل» محمدعلی بهمنی نام دیگری باید گذاشت که براساس مرابطه‌نیما طراحی شده است. ما در روزگاری زندگی می‌کنیم که از جنگ تا آلودگی هوا، از سیل تا زلزله، از تورم تا زیست شهری و... احاطه‌مان کرده است. این‌ها نمادها و نمودهایی از زندگی معاصر است؛ نمادهایی که هرگاه در شعری مشاهده شود نشان‌دهنده آن است که شاعر در حال مشاهده زندگی از منظری مشابه منظر شماسنت، نه منظر شعرای قرن‌های هفتم و هشتم هجری که فقط می‌ی، می‌دیدند و باده میکده و میخانه و شمع و گل و پروانه. این‌ها نیز اگرچه در جایگاه خود ارزشمند است اما ارزش‌گذاری شعر امروزی به‌واسطه میزان مشاهده زندگی معاصر در آن صورت می‌گیرد. شعر محمدعلی بهمنی، به‌منظر من از همین جنس و شامل مشاهده‌ای امروزی است. اولین کتاب محمدعلی بهمنی پس از انقلاب، اگرچه در سال ۱۳۵۶ به چاپ رسید اما دیده نشد چون اساساً هنوز زبان محمدعلی بهمنی شکل خاص خود را پیدا نکرده بود، اما نخستین کتاب دیده شده او پس از انقلاب در سال ۱۳۶۹ با نام «گاهی دلم برای خودم تنگ می‌شود» به چاپ رسید. من در آن زمان دانشجوی سال دوم بودم و به خاطر دارم که این کتاب موجی بی‌نظیر در کشور ایجاد کرد. موجی که به‌عقیده من نتوانست توسط هیچ کتاب دیگری ایجاد شود. دلیل این اتفاق آن بود که به‌واسطه گذراندن جنگی ۸ ساله، فضایی شکل گرفته بود که اگر شعری هم سروده می‌شد، هم‌سو با جنگ بود. در آن زمان اساساً کسی به سرودن شعر عاشقانه نمی‌اندیشید و اگر بنگرید از جمله موفق‌ترین شعرای آن زمان مانند قیصر امین‌پور، سلمان هراتی، حسن حسینی و... شعرشان ملهم از جنگ است، نه ملهم از زندگی و روابط انسانی. اگر هم ملهم از زندگی و روابط انسانی است، بسیار کم‌رنگ است. محمدعلی بهمنی با «گاهی دلم برای خودم تنگ می‌شود» اساساً موجی از امید، نشاط و عاطفه را در جامعه آفرید. این کتاب آن قدر موفق بود که حتی از مرزهای ایران نیز فراتر رفت و به افغانستان، تاجیکستان و دیگر کشورهایی که زبان فارسی را در می‌یابند یا گذاشت. به نظر من، محمدعلی بهمنی نسلی را به شعر علاقه‌مند و نسلی را شاعر کرد. من آن زمان دانشجویانی ۲۰-۱۹ ساله بودیم و او بود که در سال‌های بعد از انقلاب، نسل ما را به شعر متصل کرد. در نتیجه اگر بخواهیم یک‌نفر را به‌عنوان نماینده‌ای که شعر فارسی را به مردم شناساند انتخاب کنیم، آن نماینده محمدعلی بهمنی است. در ادامه با تلفیق آثار محمدعلی بهمنی با موسیقی، به‌ویژه آثاری که با آهنگسازی محمدرضا چراغعلی توسط ناصر عبداللهی خوانده شد، موجی تازه از موسیقی مدرن پاپ به‌همراه غزل امروزی یا به‌عبارتی موسیقی نیمایی ایجاد شد. همه این‌ها موجب شد بتوان محمدعلی بهمنی را نه‌فقط یک شاعر که به‌تنهایی یک‌بسته فرهنگی دانست. او در همه‌جا حضور داشت؛ از انجمن‌های کوچک ادبی در شهرستان‌ها تا رادیو و تلویزیون. بهمنی عاشق این کار بود. عاشق سفر به هر کجا که برای گفت‌وگو از شعر دعوت می‌شد. هر کجا که می‌توانست مردم را به شعر علاقه‌مند کند. به‌عقیده من، او اگر در خانه می‌ماند و سفر نمی‌کرد، شعورش نیز نمی‌توانست چنین سفر کند و به چنین موفقیت‌هایی دست یابد. محمدعلی بهمنی با رفتنش به پایان نرسیده است. او ادامه دارد. در حالی که بسیاری از شعرا با رفتنشان تمام می‌شوند و کسی نمی‌تواند ادامه‌شان دهد؛ از جمله احمد شاملو، مهدی اخوان‌ثالث و... محمدعلی بهمنی قابل ادامه‌داند است. او در نسل امروز تکثیر شده است و اگرچه کسی بهمنی نمی‌شود اما گفتمان و شیوه شاعری و غزل‌سرایی او به‌صورت متکرر در روزگار ما حاضر است. این نام زنده است، تا زبان فارسی زنده است.